



شماره سی و یکم
بهار ۱۳۹۴
صفحات ۱۳۵-۱۱۷

بررسی شخصیت‌های داستان «اناربانو و پسرهایش» از منظر «تن بیگانه» کریستوا

دکتر ابراهیم سلیمی کوچی *

استادیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه اصفهان

فاطمه سکوت جهرمی

دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه دانشگاه تبریز

چکیده

ژولیا کریستوا، نظریه‌پرداز پساساختارگرای معاصر، ادراکی عمیق از بن‌مایه‌های مضمونی و نظری «ادبیات مهاجرت»، نظیر «دیگری»، «دیگربودگی»، «بیگانه» و «بیگانگی» به دست آورده‌است. او در کتاب *بیگانه با خویشتن* با واکاوی عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دیگربودگی و تحلیل عمیق مفاهیم بیگانه و بیگانگی درصدد برمی‌آید که مؤلفه‌های هویت، درک مکان و زمان نزد بیگانه، نقش زبان مادری، گسست از فرهنگ خودی و مرگ تبار را در ساحت آفرینش‌های ادبی بررسی کند. در این نوشتار، داستان «اناربانو و پسرهایش» از مجموعه‌ای دیگری، اثر گلی ترقی را انتخاب کرده‌ایم تا ببینیم آثار ترقی چگونه نمونه‌ای زنده از بازنمایی تجربه بیگانگی و دیگربودگی در متن ادبی به شمار می‌روند. خوانش این داستان با تکیه بر نظریه کریستوا نشان می‌دهد مهاجرت از سرزمین خود به سرزمینی دیگر، گسست «سوژه» از زبان مادری و درنهایت تزلزل هویت او را به دنبال دارد؛ «بیگانه» در هر مکان و زمانی، «دیگری» تلقی می‌شود و تعلیق در مکان و زمان مانع هویت‌یابی سوژه در مکانی مشخص می‌گردد.

واژگان کلیدی: کریستوا، نظریه «تن بیگانه»، دیگربودگی، ادبیات مهاجرت ایران، گلی ترقی

۱- مقدمه

ژولیا کریستوا (تولد: ۱۹۴۱) از متفکران و نظریه‌پردازان زبده مطالعات فرهنگی و ادبی معاصر است که در پژوهش‌های خود عمدتاً از رهیافت‌های پساساختارگرایانه، روان‌کاوانه و نشانه‌شناختی بهره گرفته‌است. البته کریستوا معمولاً از این رویکردها به‌طور واحد استفاده نکرده، بلکه همواره آمیزه‌ای از آنها را برگزیده‌است.

کریستوا که خود یک بلغاری تبار است، ابتدا به فرانسه و سپس به ایالت متحده آمریکا مهاجرت می‌کند. تجربه این هجرت و ترک وطن رغبت او را به مذاقه درباب مفهوم «بیگانه»^۱ که به خیل مهاجران یا تبعیدی‌ها اطلاق می‌شود، برمی‌انگیزد. بعدها همین تجربه «بیگانه بودن» و «دیگری بودن» بن‌مایه یکی از مهم‌ترین مفاهیم نظری بسط‌یافته توسط او به نام «تن بیگانه»^(۱) می‌شود که در کتاب *بیگانه با خویشتن*^۲ (۱۹۸۸) به شرح مبسوط آن پرداخته‌است.

پدیده مهاجرت مجموعه‌ای از روابط «من و دیگری»، «هویت و تبار»، «فرهنگ»، «مکان»، «زمان» و «زبان» را به دور خود می‌تند. «بیگانه» یا دیاسپورا^۳ آن دیگری است که خارج از مرزهای وطن خود و گاه در سرزمین خویش «غریبه» به نظر می‌آید و بیگانه قلمداد می‌شود. این موضوع که عمدتاً خاستگاه روان‌کاوانه دارد، همچون سایر مفاهیمی که کریستوا به حیطة نقد ادبی تسری داده‌است، رفته‌رفته در مطالعات ادبی او جایگاه متشخصی پیدا می‌کند. کریستوا با تکیه بر پاره‌ای از بررسی‌ها که در این حوزه و ساحت‌های هم‌پیوند با این حوزه نظیر «ادبیات مهاجرت» انجام می‌دهد، به ارائه تعریفی مبسوط و جامع از بیگانه می‌پردازد و با برشمردن خصوصیات و ملاحظات اجتماعی و روانی فرد مهاجر و تحلیل و بررسی بازتاب آن در عرصه آفرینش ادبی، بر مطالعه این امر در نقد ادبی پساساختارگرا تأکید می‌کند.

مقاله پیش‌رو، بر آن است که نخست به معرفی اجمالی نظریه «تن بیگانه» کریستوا بپردازد و سپس با تکیه بر رهیافت‌ها و بایسته‌های این نظریه، خوانشی کریستوایی از مسأله مهاجرت، موضوع «دیگری»^۴ و بیگانه در شخصیت‌های داستان «ناربانو و

1. L'Etranger

2. L'Etranger à nous-même

3. Diaspora

4. L'Autre

پسرهایش» از مجموعه داستان جایی دیگر گلی ترقی (۱۳۸۴) ارائه دهد. گفتنی است که پاره‌ای از آثار گلی ترقی در پرتو رویکردهای «نقد جدید» بررسی و تحلیل شده‌اند. با این حال قابلیت خوانش آثار او در پرتو نظریه تن بیگانه کریستوا که پیوندی وثیق با بن‌مایه‌های ادبیات مهاجرت دارد، تا کنون مورد توجه قرار نگرفته‌است. از این‌رو، مقاله حاضر درصدد پاسخ به این پرسش‌هاست که اولاً مراد از مفهوم تن بیگانه و دیگر مدلولات آن نظیر «دیگری»، «هویت و تبار»، «مکان، زمان و زبان» نزد کریستوا چیست و ثانیاً، چگونه مهاجرت به‌عنوان یک عامل نقش مؤثری در شکل‌گیری این بن‌مایه‌ها در آثار ادبی، خصوصاً در داستان «ناربانو و پسرهایش» دارد؟

تا کنون، برخی از آثار گلی ترقی با تکیه بر رویکردهای نقد جدید مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. از این میان می‌توان به مقالاتی نظیر «تحلیل کهن‌الگویی داستان جایی دیگر از گلی ترقی»، «پیوند میان زمان و نوشتار در خودزندگی نامه گلی ترقی»، «رویکردی روایت‌شناختی به داستان دو دنیا اثر گلی ترقی»، «ظهور زنان ایرانی در حوزه فعالیت‌های اجتماعی و ادبی»، «بررسی داستان "بازی ناتمام" اثر گلی ترقی بر مبنای کهن‌الگوها»، «ترجمه، یک در ورودی به فرهنگی دیگر: مقایسه ترجمه داستان کوتاه خدمتکار اثر گلی ترقی با ترجمه آن» و همچنین به کتاب نقد و بررسی آثار گلی ترقی اثر علی دهباشی و مهدی کریمی و جلسه‌خاطرات (تحلیل و بررسی آثار گلی ترقی) اثر شهلا زرلکی اشاره کرد. با این حال، آثار او تا امروز در پرتو نظریه پساساختارگرایی تن بیگانه کریستوا که پیوند عمیقی با مضامین ادبیات مهاجرت دارد، مورد توجه قرار نگرفته‌است.

۲- کلیات اندیشه کریستوا

ژولیا کریستوا در فرانسه به نحله‌های فکری مختلفی ملحق شد: ساختارگرایی، نشانه‌شناسی، گروه‌تل‌کل،^۱ مائویست‌ها و در آخر روان‌کاوی لکانی. با این‌حال، هسته فکری‌اش مضامین ثابتی را می‌پروراند: او همواره «امر نشانه‌ای»^(۲)، «کورا»^(۳) و «بیگانگی» را در مقابل «امر نمادین»^(۴) «قانون پدر» و «ملت» قرار می‌دهد. این دو دسته متقابل هرگز با هم سازگار نمی‌شوند. اما کریستوا در طی تأملات خود سعی

می‌کند این دو را به هم نزدیک کند و یک جهان‌وطنی برتر^۱ را بیابد (ال. مالکومسن، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۹). کریستوا در کتاب *بیگانه با خویش* به تفکر دربارهٔ بیگانه (فرد خارجی) می‌پردازد. مفهوم «بیگانه با خود» بر مبنای نظریهٔ ناخودآگاه شکل گرفته است (ال. مارکانو، ۱۳۸۹: ۴۸). بیگانه یا دیگری در درون ما زندگی می‌کند که چهرهٔ پنهان هویت ماست (همان: ۴۷) در واقع «بیگانهٔ درون»^۲ همان ناخودآگاه است.

در مجموعهٔ نظریات کریستوا، «سوژه در فراشد»^۳ نقشی اساسی ایفا می‌کند. کریستوا «سوژه» را موجود سخن‌گویی می‌داند که نه تنها زبان را به کار می‌گیرد، بلکه در نظام گفتمانی (استفاده از زبان) «خود را می‌سازد یا ویران می‌کند» (کریستوا، ۱۹۸۹: ۲۷۲-۲۶۵). «اصطلاح «سوژه» نزد کریستوا برای دلالت بر «اشخاص» به کار می‌رود. او با تکیه بر این دلیل که اصطلاح «خود»^۴ به موجودی کاملاً خودآگاه با هویتی منسجم اشاره دارد، از به‌کارگیری اصطلاح مرسوم «خود» اجتناب می‌ورزد. در نظر او، «سوژه» شخصی است که تابع انواع پدیده‌های فرهنگی، اجتماعی، زبانی و غیره است، بدون اینکه از اثر تمامی این پدیده‌ها بر شکل‌گیری اش آگاهی کاملی داشته باشد. علاوه بر این، هویت سوژه، منسجم و همبند در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به صورت کاملاً طبیعی گسست‌های زیادی در خویش دارد» (سلیمی و سکوت، ۱۳۹۳: ۹۱). او در همهٔ پژوهش‌هایش انسان را به مثابه «سوژه» در نظر می‌گیرد و از این منظر درصد تبیین پدیده‌هایی نظیر آلوده‌انگاری نزد سوژه برمی‌آید. کریستوا این پرسش را که چگونه فرد خودی حضور دیگری (بیگانه) را تجربه می‌کند، با نوجه به نظریات پیشین خود از جمله سوژه سخن‌گو و نظریهٔ آلوده‌انگاری^۵ پاسخ می‌دهد. کودک قبل از دورهٔ شش تا هشت ماهگی (نه-هنوز-من) از طریق عمل دفاعی طرد، بطن مادر را ترک می‌کند. در واقع هویت مادرانه را آلوده می‌انگارد تا بتواند هویت خود را بیابد. اما هویت مادرانه (چیز آلوده انگاشته شده) جزئی از خود کودک است، جزئی که پیش از این کودک را حفظ و تغذیه کرده است.

1. cosmopolitanism
2. Foreigner within
3. Le sujet en procès
4. Self
5. abjection
6. Not-yet-ego

«این سرکوب اولیه مکانیسمی است برای امکان تمایز خود/ دیگری یا درون/ بیرون» (ال. مارکاتو، ۱۳۸۹: ۵۰). در این معنا، آلوده‌انگاری یعنی «حالتی از طرد و واپس‌زنی آنچه که برای خود، دیگری محسوب می‌شود» (مک‌آفی، ۱۳۸۴: ۷۵).

مهاجرت و تبعید در قرون اخیر، اهمیت مبحث «دیگری» را بیش از پیش نزد متفکران برانگیخته‌است. بیگانه چه مهاجر باشد چه تبعیدی، تجربه جلائی وطن یا رانده شدن از وطن را با خود به همراه دارد. این تجربه و تبعات آن در آثار مهاجران هنرمند و نویسندگان بازتاب می‌یابد. مهاجر هنرمند به بازسازی دغدغه‌های هویتی- مکانی و فرهنگی خود می‌پردازد و متنی نشانه‌ای می‌آفریند که تأثیر مهاجرت بر تفکر سوژه را آشکار می‌سازد. کریستوا در کتاب *بیگانه با خویش*، این تأثیرات را بررسی می‌کند و با تحلیل‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی باز نمود تأثیرات مهاجرت را در اشخاص مهاجر و آثار ادبیات مهاجرت بررسی می‌کند. او طی تحقیقات خود، مؤلفه‌هایی گاه متضاد را می‌یابد که بین افراد مهاجر و ادبیات مهاجرت مشترک است.

۳- گلی ترقی؛ نویسنده زخمه‌های هجرت و غربت

گلی ترقی (۱۳۱۸) از جمله نویسندگان برجسته معاصر و به‌خصوص حوزه ادبیات مهاجرت ایران است که تا امروز آثاری نظیر مجموعه داستان‌های *من هم چه گوارا هستم* (۱۳۴۸)، *خاطره‌های پراکنده* (۱۳۷۳)، *جایی دیگر* (۱۳۷۹) و *دو دنیا* (جلد دوم خاطره‌های پراکنده) (۱۳۸۱)؛ *رمان کوتاه خواب زمستانی* (۱۳۵۴)، *منظومه‌های دریاپری، کاکل زری* (۱۳۷۸) و *فرصت دوباره* (۱۳۹۳)؛ و همچنین کتاب نقدی با عنوان *بزرگ‌بانوی هستی* (۱۳۸۶) و *رمان اتفاق* را انتشار داده‌است.

ترجمه برخی از آثار ترقی؛ به زبان انگلیسی و فرانسوی باعث مطرح شدن نام او در ادبیات جهان شده‌است؛ آنچنان که داستان «بزرگ‌بانوی روح من» از مجموعه جایی دیگر در سال ۱۹۸۵م برنده «جایزه کنترسیل»^۱ در فرانسه شد. به دنبال آن، *رمان کوتاه خواب زمستانی* به دو زبان انگلیسی و فرانسوی و داستان کوتاه «توبوس شمیران» از مجموعه *خاطره‌های پراکنده*، به زبان فرانسوی انتشار یافت (دهباشی و کریمی، ۱۳۸۲: ۱۳۵).

از گلی ترقی همواره به عنوان یکی از نویسندگان مطرح ادبیات مهاجرت ایران یاد می‌شود (سلیمی کوچی، ۱۳۸۶: ۸۹). گلی ترقی ابتدا به آمریکا و سپس به فرانسه مهاجرت کرد. او به عنوان نویسنده‌ای مهاجر توانست از طریق ادبیات تجربه‌های زیسته هجرت و غربت را در بسیاری از آثار داستانی خود منعکس کند و موضوعاتی از قبیل «گسست از ریشه»، «میل به بازگشت»، «سرزمین غریب» و «حضور آدم‌های بیگانه» را به بیانی زبانی درآورد. در واقع، ادبیات و زبان به عنوان «عنصر هویت‌ساز» تنها عاملی بود که باعث شد گلی ترقی همچون دیگر هنرمندان مهاجر بتواند هویت فرهنگی خود در غربت تداوم بخشد (فکوهی، ۱۳۹۲: ۱۵۱). باری، درونمایه‌های مرتبط با هجرت، تبعید و غربت، جایگاهی اساسی در نوشته‌های گلی ترقی دارند و پرداختن به چنین مضامینی بن‌مایه بسیاری از داستان‌های او نظیر «ناربانو و پسرهایش»، «خانه‌ای در آسمان»، «عادت‌های غریب آقای الف در غربت»، «خدمتکار»، «مادام گرگه» و «سفر بزرگ امینه» به شمار می‌روند.

۴- تبیین انگاره «دیگری به مثابه بیگانه»

کریستوا بیگانگی در دنیای معاصر و به‌خصوص در سده بیست‌ویکم را نتیجه بیگانه‌هراسی، فردگرایی و ملی‌گرایی افراطی انسان مدرن می‌داند. از منظر تاریخی، او پاره‌هایی از تاریخ اجتماعی جهان نظیر انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) را سرآغاز و منشأ ترویج وطن‌پرستی و دیگرستیزی قلمداد می‌کند. به‌زعم کریستوا، ژرف‌ساخت‌های جامعه انسان بورژوا و مصرف‌طلب برآمده از تحولات اجتماعی-تاریخی، براساس شباهات، عادات و مسائل پیش‌افتاده‌ای پی‌ریزی می‌شود که از طرفی پاسخگوی روزمرگی‌ها، بطالت‌ها و بی‌تفاوتی‌های چنین انسانی باشد و از طرف دیگر بتواند به مثابه نمونه‌ای عالی از جامعه‌ای واجد تمامیت و یکپارچگی قلمداد شود (کریستوا، ۱۹۸۸^۱، ۱۱-۱۰).

حضور بیگانه به علت تفاوت‌هایی که در چهره، فرهنگ، دین، منش، بینش و اخلاق او نمایان است، حضور آشوبنده‌ای است که می‌تواند تمامیت و یکدستی جامعه را به چالش بکشد و یا تهدید کند. این تهدید از آنجا نشأت می‌گیرد که فرد (سوژه) سرانجام از تفاوت‌ها و تفارقی‌هایش با دیگری آگاه می‌شود. اگر سوژه قابلیت و آمادگی پذیرش این

تفاوت‌ها را نداشته باشد، با نگرشی نفرت‌انگیز و ستیزه‌جویانه بیگانه را عامل اصلی نابسامانی‌های جامعه و نگون‌بختی‌های فردی و ملی می‌پندارد. این نظرگاه که با فردگرایی انسان مدرن نسبتی تام و تمام دارد، مواجهه با دیگری را آوردگاهِ توسل به اعمال خشونت می‌کند و فرد از اینکه نمی‌تواند در یکسان‌سازی و همسان‌سازی بیگانه با حلقهٔ اجتماعی خود توفیقی حاصل کند، بیگانه را عملاً و قاطعانه طرد می‌کند. او بیگانه را «امری آلوده» و نوعی تهدید بر انسجام جامعهٔ خویش به حساب می‌آورد و توانایی پذیرش وجوه ناآشنا و متفاوت دیگری را در ذهنیت خویش غیرممکن می‌انگارد. به همین دلیل، انسان مدرن پذیرش تفاوت‌ها و به تبع پذیرش «دیگری» را همواره به تعویق می‌اندازد، از بودن با «بیگانه» اجتناب می‌کند و گویا به هیچ روی نمی‌تواند با او در یک اقلیم به سر برد.

در کتاب *بیگانه با خویشتن*، کریستوا علاوه بر برشمردن مؤلفه‌های معنی‌شناختی مفهوم بیگانه، در مفاهیمی نظیر «تلاقی» و «جهان‌وطنی درونی» نیز مذاقه می‌کند (همان: ۱۶۷). او در کتاب *آیندهٔ یک شورش* نیز مفهوم «چهار راه» را مطرح می‌کند (کریستوا، ۱۹۹۸: ۶۸-۶۷) و به جستجوی پاسخ به این پرسش برمی‌آید که آیا وجود چنین «چهار راهی» که از تبعیض و ستیز میرا باشد و محل تلاقی ایدئولوژی‌ها و ملاقات جهان‌نگری‌های ملیت‌های متفاوت باشد، اصولاً امکان‌پذیر است یا خیر. در واقع او تلویحاً این پرسش را پیش روی اندیشه‌گران قرار می‌دهد که آیا می‌توان «دیگری» را همچون سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵) سراسر «جهنم» ندانست (سارتر، ۲۰۰۴: ۹۳).

از منظر کریستوا، خصلت‌های ظاهری دیگری از همان ابتدا او را متمایز می‌کنند. حضور عینی و فیزیکی او تهدیدی بر سکون، یکنواختی و یکدستی تامی است که انسان فردگرا می‌خواهد همواره در پیرامون خود مشاهده کند. از این‌روست که او حضور دیگری را نوعی گستاخی نابخوشدنی تلقی می‌کند و می‌خواهد در برابر این حضور آشوبنده اقدامی به عمل بیاورد. از همین‌رو کریستوا بارها این سؤال را مطرح می‌کند که آیا می‌توان در حین دیگری بودن و رودررو شدن با بیگانگی‌های فراوان در سرزمین غریبه، خوشبخت بود؟ (کریستوا، ۱۹۸۸: ۱۳).

۵- تعلیق مکان و زمان نزد بیگانه

بیگانه عاشق مالیخولیایی «مکان از دست رفته» است. او از یک سو اصل و ریشه‌های تعلق خود را از دست داده‌است و از سوی دیگر نمی‌تواند در هیچ‌جا ریشه بدواند. او دیگر به وطن خود تعلق ندارد، چون در سرزمین جدید وطن خود را از دست‌رفته می‌پندارد و آن را در مکان جدید باز نمی‌یابد. به‌علاوه، او در سرزمین جدید تعلق خاطری به مکان‌ها ندارد. مهاجر در فضایی واقع می‌شود که خود را آواره می‌یابد: پس «می‌توان گفت دیاسپورا خط یا فضایی بین دو مکان است که به احساس نوعی جابه‌جایی/ آوارگی دائمی، همواره مسافر بودن و اینکه هیچ‌گاه کاملاً به نقطه‌ای نرسیده‌ایم یا به احساس بی‌مکانی کردن ارجاع دارد» (نجومیان، ۱۳۹۱: ۱۳۷). شخص مهاجر «با فضای سوم روبه‌روست که بر روی خط مرزی دو فرهنگ ساخته شده‌است. در این فضای سوم، هویتی ثالث - که از آن با عنوان هویت یا سوژه سرگردان^۱ نام می‌برند- شکل می‌گیرد که ماهیتی نامتجانس و ناهمگون دارد» (احمدزاده، ۱۳۹۱: ۸). از این پس او به هر سرزمینی می‌رود، بیگانه است و هیچ سرزمینی متعلق به او نیست. درواقع، مسأله همیشه‌گی او، مسأله تعلق جدید است که همچنان لاینحل باقی می‌ماند (کریستوا، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۵).

مکان بیگانه به قطاری در حال حرکت و هواپیمایی در حال پرواز می‌ماند. چنین به نظر می‌رسد که مرحله گذار بین مبدأها و مقصدهای متفاوت برای او تمامی ندارد. این حالت غریب و متزلزل او را به شی‌ءوارهای متصلب و سخت تبدیل می‌کند که گویی در سقوطی همیشه‌گی در راهی دور و بی‌نهایت قرار دارد (کریستوا، ۱۹۸۸: ۱۸). او همواره در آرزوی فضا و مأوایی دیگر به سر می‌برد و بی‌وقفه با این پرسش روبه‌روست که «من بالاخره به کجا تعلق دارم؟». از همین‌روست که بیگانه همواره راه فرار را برمی‌گزیند. فرار از یک ناکجاآباد به ناکجاآبادی دیگر. طرفه اینکه در کشاکش این چرخه گزاف و مرارت‌بار، او گاه لذت رنج را انتخاب می‌کند. این لذت مازوخیستی را او بیشتر در ورطه عزلت و دیگرگریزی فرو می‌برد و نقابی از بی‌تفاوتی در برابر نابسامانی‌ها، تحقیرها و ناکامی‌ها بر چهره شخصیت او می‌کشد (همان: ۱۵).

بیگانه علاوه بر بی‌تعلقی و بی‌ریشگی در مکان، به هیچ زمانی نیز تعلق ندارد. از این‌روست که حافظه بیگانه در جستجوی دستاویزی برای زندگی، مدام به گذشته رجوع می‌کند؛ به پاره‌ای از آن گذشته‌ای که در آن به مکان و زمانی تعلق داشته‌است. همچنان که تغییر و جابه‌جایی در مکان برای بیگانه تداعی‌کننده تزلزل و بی‌ثباتی هویتی است، حسی که زمان نزد او برمی‌انگیزد نیز حس تعلیق، تبعید و گریز است. او در بهترین حالت با درک تفاوت‌ها و مغایرت‌های خویش با دیگران، در برابر فروپاشی تام مقاومت می‌کند و ناگزیر تنها و تنها به خود اتکا می‌کند؛ چراکه به مکان و زمانی در خود متوسل می‌شود و با اعتماد بر خویش و خودبسندگی سعی می‌کند بر تشویش‌ها و نابسامانی‌های درون و بیرون غلبه کند.

۶- گسست از زبان مادری و سرآغاز بیگانگی

اولین ناکامی که «دیگری» با آن روبه‌رو می‌شود، برآمده از این نقص است که زبانی نامفهوم و گفتاری غیرقابل درک دارد. او به‌ناچار از زبان مادری می‌گسلد و به زبانی نامأنوس به بیان خواستنی‌ها، ناخواستنی‌ها، نیازها و احساسات خویش می‌پردازد که عموماً به‌درستی درک نمی‌شوند. او خویش را در بیان خود به «زبان دیگری»^۱ ناکام می‌داند و رفته‌رفته اولین بیگانگی با خویشتن را در جدایی از زبان مادری تجربه می‌کند. همچنان که ژاک لاکان (۱۹۸۱-۱۹۰۱)، روان‌کاو فرانسوی، زبان را عنصری بنیادی در شکل‌گیری ناخودآگاه و هویت سوژه می‌انگارد و معتقد است که گسست از زبان می‌تواند فردیت سوژه را به کلی متزلزل سازد (مکاریک، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۳).

در سرزمین دیگری، زبان مادری به علت ناکارآمدی در برقراری ارتباط، به زبانی صامت تبدیل می‌شود. این موضوع از اولین عارضه‌های هجرت به سرزمین دیگری است و متعاقباً سرآغاز بیگانگی فرد با خویشتن می‌شود، چراکه نسیان و یا کنار نهادن یکسره زبان مادری «از خود بیگانگی» و «بحران هویت» فرد را رقم می‌زند (کریستوا، ۱۹۸۸: ۲۷). به زعم کریستوا، زبان مادری سامانه‌ای است که جای خالی «کورا» را برای سوژه پر می‌کند و در صورتی که زبان مادری به فراموشی سپرده شود، دیگر نیرو و قدرتی برای تمامیت بخشیدن به سوژه وجود ندارد (بارت، ۲۰۰۲: ۸۳۷).

1. La Langue-Autre
2. Barthes

در سرزمین بیگانه علاوه بر زبان، باورها، پندارها و رفتارهای «دیگری» نابهنجار به نظر می‌آیند. در این موقعیت او با دو نوع «بیگانگی» و «دیگربودگی» مواجه می‌شود. او یک «دیگری بیرونی»^۱ تلقی می‌شود، زیرا جامعه او را «بیگانه» می‌پندارد و از او حذر می‌کند. درواقع، بیگانه امری آلوده تلقی و با فرایند آلوده‌انگاری طرد می‌شود. حضور بیگانه سوژه «را به یاد ستیز آلوده‌انگاری‌اش می‌اندازد که آرکائیک‌ترین احساس انسان از سیر جدایی و طرد است» (ال. مارکانو، ۱۳۸۹: ۵۱). این ناکامی جبران‌ناپذیر رفته‌رفته «دیگری» را به حاشیه می‌راند و از او بیگانه‌ای می‌سازد که دیگر با خویش هم احساس بیگانگی می‌کند. این بیگانگی با خویشتن یا همان «دیگری درونی»^۲، تجربهٔ ثانوی انسان مهاجر از «دیگربودگی» است (پترسون، ۲۰۰۴: ۲۷-۲۶).

سرانجام غرقه در سرگردانی و تردید و استیصال، بیگانه به اتهام «دیگربودگی» اولیه طرد می‌شود. او از گروه‌های متفاوت آدمیانی که در پیرامون او هستند فاصله می‌گیرد و رها از همبستگی و وابستگی با دیگران، احساس نوعی آزادی می‌کند. او حتی می‌پندارد این تنهایی را از سر لذت‌جویی انتخاب کرده‌است، اما درواقع این تنهایی انتخاب او نیست، رفتاری است که از طرف تمام آنهایی که او را بیگانه پنداشته‌اند، به او تحمیل شده‌است. بیگانه رفته‌رفته در بی‌تفاوتی و بیهودگی ملال‌آور، خسته‌کننده و گاه گیج‌کننده‌ای فرو می‌رود که اصولاً امکان ارتباط با دیگری و کنش در برابر وجود او را به کلی از میان می‌برد (کریستوا، ۱۹۸۸: ۳۷).

۷- شخصیت «بیگانه»، ناپیوندی با فرهنگ خویشتن و مرگ تبار

بیگانه می‌داند که او را پدری و مادری است، اما نمی‌تواند علقه‌های خویش را به تبار و خانمانی که پشت سر گذاشته، احیا کند و یا از سر بگیرد. در آن کشور دیگر، کسی پدر و مادر او را نمی‌شناسد، کسان او متعلق به زبان و جهان دیگری هستند و گویی در همان جهان و زبان به فراموشی سپرده شده‌اند. از نظر کریستوا، بیگانه «یتیمی» است که از فرط این بی‌خویشاوندی همواره در سودای هجرت به جایی دیگر است. بنابراین

1. altérité objective
2. Altérité subjective
3. Paterson

«فرد بیگانه نیز در این طرد آرکائیک (آلوده‌انگاری) مادرش را از دست داده‌است، بنابراین گویی بدون اصل و نسب است» (ال. مارکانو، ۱۳۸۹: ۵۱). کریستوا برای تبیین این مبحث، از مرسو^۱ شخصیت اصلی رمان بیگانه (۱۹۴۲) اثر آلبر کامو (۱۹۶۰-۱۹۱۳) یاد می‌کند. او مرسو را نمونه‌ی بارزی از شخصیت بیگانه‌شده‌ای می‌داند که در برزخ ملیت و فرهنگ عرب و فرانسوی سرگردان و مستأصل است. فقدان و مرگ مادر و درواقع آخرین نشانی از تبار و تعلقات خویشاوندی او در همان آغاز رمان اتفاق می‌افتد: «امروز، مامان مرد. یا شاید هم دیروز، نمی‌دانم» (کامو،^۲ ۱۹۸۹: ۳). این شخصیت داستانی که به هیچ‌روی نامی از پدرش به میان نمی‌آورد و گویی مرگ مادر را هم از پیش مفروض می‌داند، یتیمی است که مدت‌هاست در خلأ و نیستی خویشاوندی به سر برده و به تنهایی و بی‌تفاوتی نفوذناپذیر و ملال‌آور خویش خو گرفته‌است. او نهایتاً در دادگاه به علت بیگانگی‌اش، تفاوت‌ها و تفارقه‌هایش با دیگران و اینکه در مرگ مادر سوگواری نکرده‌است، به اعدام محکوم می‌شود (کریستوا، ۱۹۸۸: ۱۴).

۸- خلاصه داستان

راوی داستان زنی است در فرودگاه مهرآباد که می‌خواهد ایران را به مقصد پاریس ترک کند. او در فرودگاه با پیرزنی برخورد می‌کند که قصد دارد ابتدا به پاریس و از آنجا به گوتنبرگ برود. پیرزن به درخواست پسرهایش که در حال حاضر ساکن گوتنبرگ هستند، راهی این سفر شده، از چند و چون کار اطلاعی ندارد و می‌ترسد از پرواز جا بماند. به همین دلیل در کنار راوی می‌ماند و لحظه‌ای از او جدا نمی‌شود.

اناربانو در هواپیما داستان زندگی خود و پسرهایش را برای راوی خواب‌آلود و بی‌حوصله تعریف می‌کند. در فرودگاه پاریس، زن راوی، اناربانو را با مرارت‌های فراوان به سمت ترمینال ترانزیت مسافران می‌برد تا از آنجا او را به سمت هواپیمایی که به مقصد گوتنبرگ پرواز می‌کند، همراهی و راهنمایی کند. زن به خانه می‌رود و بعد از گذشت چند روز متوجه می‌شود که بلیت اناربانو در جیب او جا مانده است. از سفارت‌های ایران و شرکت‌های هواپیمایی فرانسه نام او را جویا می‌شود، اما هیچ‌جا نشانی از اناربانو نمی‌یابد.

1. Meursault
2. Camus

۹- تحلیل داستان

به نظر کریستوا مقوله مکان نزد بیگانه به هواپیما و قطاری در حال حرکت می‌ماند. در «اناربانو و پسرهایش» مکان اصلی وقوع حوادث، هواپیمایی در حال پرواز است. قبل و بعد از پرواز آرامشی وجود ندارد. مسافران داستان ترقی در تلاطم و آشوبی پرشتاب برای رسیدن به جایی دیگرند و عملاً اضطراب، ملال و دیگربودگی را تجربه می‌کنند.

راوی داستان بر روی صندلی هواپیما مدتی به خواب می‌رود و در رؤیا قطاری در حال حرکت را می‌بیند که او و دو پسر اناربانو سوار بر آن به «جایی دیگر» می‌روند (ترقی، ۱۳۸۴: ۶۰)؛ جایی که هیچ‌کس از محل آن اطلاعی ندارد. این رؤیا نماد بارز و برجسته مفهوم تزلزل مکان نزد بیگانه است. راوی در هواپیمایی در حال پرواز به مقصد پاریس، خواب قطاری در حال حرکت به مقصد «جایی دیگر» را می‌بیند. او همواره در فکر گریز و پیوستن به سرزمینی دیگر است. این استعاره آنچنان زنده و قابل درک است که گویی همان فرار و گریز بیگانه را شرح می‌دهد که کریستوا پیوسته درباره آن سخن گفته‌است: دور شدن و گسست از جایی در آرزوی یافتن مکانی نامعلوم به نام «جایی دیگر» (کریستوا، ۱۹۸۸: ۲۱). سفری بی‌تمهید و سراسیمه به سوی سرزمینی دیگر، به امید یافتن مأوایی دیگر که شاید بتوان در آن آسود، ریشه دواند و حتی ماندگار شد: «پاهایم، با اضطرابی دردناک، به دنبال زمین می‌گردد، زمین سفت محکم» (ترقی، ۱۳۸۴: ۶۰-۵۹). بدیهی است که این جمله اعتراف‌گونه راوی گواه عطش او برای فرود آمدن و گام نهادن بر سرزمینی است که بتوان در آن آرام گرفت و از سراسیمگی و بی‌تعلقی و پریشان حالی نجات یافت.

درواقع بیگانه مکان اصیل خویش را از دست داده‌است و از آن پس هیچ پایگاه و قرارگاه راستینی در جهان پیرامون خود نیافته‌است که بتواند خود را متعلق به آن بداند. او غم‌زده و بیمناک از این بی‌ریشگی و بی‌تعلقی، به جستجوی مکانی دیگر برمی‌آید و خواستار عزیمت به «جایی دیگر» می‌شود، اما نمی‌تواند در هیچ‌جا ریشه بدواند و همچون شبی سرگردان دائماً در ناآرامی و بی‌قراری است:

اناربانو می‌گوید: پسرهای من از بچگی هوایی بودند. آرام و قرار نداشتند. از مردم ده بدشان می‌آمد همش می‌خواستند بروند شهر. بروند تهران. بروند یک جای دیگر. کجا؟ خودشان هم نمی‌دانستند. ما که جوان بودیم یک جا بیشتر نمی‌شناختیم. یزد برایمان اول و آخر دنیا بود. می‌گوییم: ننه خانم خوش به حالت که جای خودت را پیدا کرده‌ای (همان: ۵۰)

پسرهای اناربانو از روستایی در یزد به سوئد رفته‌اند، اما می‌خواهند سوئد را نیز ترک کنند و به آمریکا بروند. اناربانو علت سرگردانی پسرهایش را از زبان شوهرش که در غیاب فرزندان درگذشته‌است، این چنین عنوان می‌کند: «گفت: پسرهای من هرجایی شده‌اند. پایشان از زمین کنده شده. هر جا بروند، غربتی‌اند» (همان: ۵۱).

آنها در جستجوی زندگی بهتر، مهاجران سرگردانی شده‌اند که حتی دیگر زیر درخت انار باغ مادری‌شان هم آرام نمی‌گیرند. راوی در پایان داستان که اناربانو را در عالم واقع از دست داده‌است (نمی‌داند پیرزن کجاست، آیا به سوئد رسیده، نرسیده؟ به ایران برگشته، برگشته؟ آیا مرده یا زنده است؟)، اعتراف می‌کند که گاه خواب ننه‌اناری را می‌بیند و با پیرزن از سرگشتگی‌ها و سرگردانی‌ها حرف به میان می‌آورد:

«خانم جان، از پسرها نامه داشتم. در آمریکا هم بی‌کس و کار و غریب‌اند. باز هم راه افتاده‌اند بروند یک جای دیگر. این دفعه کجا؟»

می‌گویم: «اناربانو، غصه نخور. خیلی‌ها این‌طوری‌اند. همیشه و همه‌جا غریبه‌اند. آرام و قرار ندارند. یک روز می‌بینی که پسرهایت برگشته‌اند. خوشحال‌اند. دراز می‌کشند زیر سایه درخت‌های انار و چرت می‌زنند. بعد، دوباره فیلیشان یاد هندوستان می‌کند. از نو به کوه و کمر می‌زنند. خب، رفت و برگشت هم یک‌جور زندگی است (همان: ۷۲).

مفقود شدن اناربانو در پایان داستان بار دیگر تداعی‌کننده احساس «یتیمی» و از دست‌رفتگی تبار راوی و دو فرزند پیرزن است؛ چراکه می‌توان اناربانو را به نوعی تتمه تباری دانست که در این هجرت از دست می‌رود. البته که او در جستجوی «جای دیگری» نیست و تنها برای دیدن فرزندانش آواره غربت شده‌است. همچنان که ترقی خود بر این عقیده است که: «اناربانو همچون درختی است که ریشه در زمین دارد» (دهباشی و کریمی، ۱۳۸۲: ۱۱۴)؛ اما در هر حال با فقدان اناربانو، سه شخصیت داستان از بازگشت به اصل و ریشه، و از چشیدن «انار محبت» باز می‌مانند و یکسره به بیگانگی می‌مانند که از سرزمین خود گسسته‌اند و همچون اسطوره «یهودی سرگردان»^(۵)، سرگشته و حیران، از این سرزمین به آن سرزمین کوچ می‌کنند.

داستان «اناربانو و پسرهایش» حکایت ناتمام شخصیت‌های «مهاجر و بیگانه» است: راوی، اناربانو و پسرهایش. تمام شخصیت‌هایی که در این داستان به تصویر کشیده شده‌اند، خصلت‌های «دیگری» و «بیگانه» یافته‌اند. اناربانو خود مسافر است و نخستین

بار است که به سفر و به دیدار پسرهایش می‌رود. با توجه به ادامه داستان می‌توان چنین گفت که او نیز در آستانهٔ مبدل شدن به «دیگری» و «بیگانه» است. او به نوعی نمایندهٔ شخصیت‌هایی است که اول بار در فضای «چهارراهی» که کریستوا به آن اشاره کرده، قرار می‌گیرند و عیناً و عمیقاً تبعیض، اضطراب، تردید، سردرگمی و نابسامانی را تجربه می‌کنند. عدم آشنایی به زبان دیگری و ناتوانی در برقراری ارتباط، هراس و نگرانی دائمی اناربانو در این هجرت است. او در طول داستان بارها تکرار می‌کند: «ای خدا. من که سواد ندارم. زبان اینها را نمی‌فهمم» (ترقی، ۱۳۸۴: ۶۱).

ناکارآمدی زبان مادری اناربانو در سرزمین بیگانه، او را برای نخستین بار در آستانهٔ گسست از ریشه‌ها و سقوط در خلأ دورافتادگی و تبعید قرار می‌دهد. او همچنین در این هراس به سر می‌برد که مبادا پسرانش زبان مادری و اصل و تبار خود را فراموش کرده باشند. این نسیان و فراموشی زبان مادری که به زعم کریستوا با گسست از پیشینه‌ها و خصلت‌های فرهنگی و بحران هویت مترادف است (کریستوا، ۱۹۸۸: ۲۹). مایهٔ اضطراب بی‌وقفهٔ پیرزن می‌شود: «می‌ترسم پسرهای من هم بی‌سواد شده باشند. فارسی از یادشان رفته باشد. خدا به من رحم کند» (ترقی، ۱۳۸۴: ۴۸-۴۷).

پایمردی در ارتباط با زبان مادری تنها واسطه‌ای است که می‌تواند سوژه را به تبار و اصل خود پیوند دهد. راوی نیز در طول داستان بارها در موقعیتی قرار می‌گیرد که به‌ناچار باید مطالبی را توضیح دهد، اما کسی زبان و منظور او را درک نمی‌کند؛ به‌گونه‌ای که همهٔ تلاش‌های او برای گفتگو و برقراری ارتباط بیهوده به نظر می‌آید. مسألهٔ زبان و عدم درک زبان دیگری به دفعات بین شخصیت‌های مختلف داستان دیده می‌شود: «دو آقای بلند بالای سوئدی چیزی به اناربانو می‌گویند که نمی‌فهمد و چیزی به زبان سوئدی به من می‌گویند که نمی‌فهمم» (همان: ۶۷). این گفتگوهای یک‌طرفه و بیهوده، سرگشتگی، اضطراب و خستگی راوی و اناربانو را تشدید می‌کند. آنها پی‌درپی با مفهوم «بیگانه» و «دیگری بودن خویش» رویارو می‌شوند. فراوانی واژگانی نظیر «سرگردانی»، «سرگشتگی» و «ملال»، «غربت»، «فرنگ» و «آدم‌های غریبه» در متن داستان خود مؤید این است که نویسنده بر تعارض‌ها و دوگانگی‌های موجود انگشت تأکید نهاده‌است.

همچنین، در رفتار و افکار راوی به کرات احساس «بی‌تفاوتی» دیده می‌شود: «خداحافظی، بدون حرف، بدون نگاه، سرد و سریع با بغضی پنهانی و خشمی بی‌دلیل، که نباید نشان داد و حسی تلخ که باید فروبلعید و زد به چاک» (همان: ۴۵). راوی در مکالمه با اناربانو، هرچند صداقت و مهربانی او را می‌ستاید، اما بارها در برابرش در نقاب بی‌تفاوتی نفوذناپذیر و سهمگینی فرو می‌رود. او به دفعات اناربانو را نادیده می‌گیرد و جواب سؤال‌های او را نمی‌دهد، یا با اشاره‌ی سر به پرسش‌هایش پاسخ می‌دهد. درواقع در بسیاری از موقعیت‌ها از بودن و همراه شدن با اناربانو امتناع می‌کند و در مقابل درددل‌های طولانی و اظهار محبت‌های اناربانو، عکس‌العمل‌های سرد و منجمد و پاسخ‌هایی به‌شدت مختصر و کوتاه از خود نشان می‌دهد و گاهی اوقات عملاً اناربانو را طرد می‌کند: «صدا می‌زند: "خانم‌جان" راه می‌افتم. پشت سرم را نگاه نمی‌کنم. سفر طولانی و خسته‌کننده‌ای بود» (همان: ۶۳). این «بی‌تفاوتی» خصوصیت هر بیگانه‌ای است که بعد از تجربه‌ی مکرر تنهایی به آن عادت کرده‌است و گویی به هیچ‌روی از آن رویگردان نیست. «تنهایی» تجربه‌ی دیگر انسان بیگانه است. راوی در فرودگاه تنهاست. دوستی که به بدرقه‌اش آمده، زود او را ترک می‌کند و می‌رود. در هواپیما اناربانو سعی می‌کند اندکی از ملال و تنهایی خود و روای را بکاهد، اما راوی نه به او و نه به خود اجازه‌ی چنین رفتاری را نمی‌دهد. او تا حد ممکن در برابر حرف‌های ننه‌اناری «سکوت» می‌کند. گویی نقاب سخت و نفوذناپذیری بر چهره دارد که پشت آن خرواری از تنهایی، تشویش و سرگردانی نهفته‌است.

پسرهای ننه‌اناری نیز همچون راوی نمونه‌ی رایج انسان‌های «بیگانه» و «تنها» در غربت‌اند. این موضوع را می‌توان از خلال گفته‌های ننه‌اناری متوجه شد: «پرسیدم: شما آنجا که هستید، آن سر دنیا، خوش و سالم‌اید؟ جواب دادند: ننه، ما اینجا بی‌کس و کاریم» (همان: ۵۱-۵۰). چنین می‌توان گفت که این «تنهایی» و طردشدگی، این «بی‌تفاوتی» و غریبی، پیامد «دیگرشدگی» است که در هر سه شخصیت داستان مشترک است (کریستوا، ۱۹۸۸: ۲۳).

احساس «دیگری بودن» آنها را از یک سو محکوم به «تنهایی» می‌کند و از سوی دیگر سواد یافتن سرزمینی را که در آن «دیگری» نباشند، در آنها بیدار می‌کند. اما آنها علی‌رغم هجرت‌های عنان‌گسیخته از این کرانه به آن کرانه، ناکجاآباد خود را در هیچ سرزمینی پیدا نمی‌کنند. پسرهای ننه‌اناری از یزد به سوئد رفته‌اند و از آنجا به آمریکا

هجرت کرده‌اند، اما نه تنها در کنار سوئدی‌ها یا آمریکایی‌ها بلکه دیگر حتی نزد پدر و مادر خود هم غریبه هستند:

تا از راه برسم پسر کوچیکه را بغل می‌کنم. فشارش می‌دهم روی سینه‌ام. [...] بچه که بود پابرنه راه می‌رفت، پاهایش بوی علف می‌داد. همیشه هم گزنه تمام جانش را گزیده بود. حالا دست و پایش را با صابون فرنگی می‌شوید. بوی غریبه‌ها را می‌دهد (ترقی، ۱۳۸۴: ۵۹).

درواقع، گسست از پیشینه‌های هویت‌مدار سنت‌ها و خصلت‌های فرهنگی خودی آنها را در موطن اصیل خویش نیز «بیگانه» کرده‌است. ناگفته پیداست که هویت آنها بعد از دور شدن از سرزمین خود و عدم تکلم به زبان مادری و همچنین به علت «دیگرشدگی» و تنهایی، دچار دگردیسی شده‌است. به‌خصوص پسر کوچک اناربانو نماینده انسانی بریده از تبار خویش است که یکسره به ارزش‌های عمیق و دیرینه پیشینیان خود پشت کرده و چنان شخصیت خودباخته‌ای پیدا کرده‌است که برای والدین خویش نیز «بیگانه» به شمار می‌رود:

عکس پسر کوچیکه آمد. موهایش را بور کرده بود. مثل ماه شده بود، شکل دخترها. [...] شوهرم گفت بی‌آبرو شدیم. زیر ابروهایش را برداشته. سفیدآب مالیده. این پسر من نیست. (همان: ۵۷-۵۶).

شخصیت‌های داستان «اناربانو و پسرهایش» نمونه‌های معتبری از آنچه کریستوا به عنوان «دیگری» و «بیگانه» در نظر آورده‌است، به شمار می‌روند: دیگران و بیگانگانی که در چهارراه‌های ناشناخته و تمام‌نشدنی جهان امروز سرآسیمه و سرگردان، عینیت زمان و مکان را گم کرده‌اند.

۹- نتیجه‌گیری

ژولیا کریستوا با تکیه بر دو حوزه هم‌پیوند روان‌کاوی و ادبیات، به واکاوی درونمایه «بیگانه»، «دیگربودگی» و «دیگرشدگی» در متن ادبی می‌پردازد. او نخستین مرحله بیگانگی را در گسست سوژه از زبان مادری و به دنبال آن تزلزل هویت سوژه می‌داند. بیگانه در پی از دست دادن تبار خود، جویای مکان و سرزمینی است که بتواند خود را متعلق به آن بداند، اما به هر سرزمینی می‌رسد، «دیگری» است و «بیگانه» تلقی می‌شود. ما در این نوشتار با تکیه بر نظریه «تن بیگانه» کریستوا و برخی مفاهیم هم‌پیوند با آن، آثار گلی ترقی را نمونه مستعد خوانش و واکاوی از این منظر به حساب آوردیم.

همچنان که دیدیم، داستان «اناربانو و پسرهایش» سرگذشت انسان‌های بیگانه‌ای را به تصویر می‌کشد که پس از بریدن از اصل و ریشه خود، به امید زندگی بهتر راهی دیار غربت می‌شوند، اما هر جا می‌روند، خصلت «بیگانگی» و «دیگربودگی» را با خویش همراه دارند. مکان نزد آنها به هوایما یا قطاری می‌ماند که به مقصد سرزمین دست‌نیافتنی در حال حرکت است. از این رو همچون بیگانگان ابدی، دیگر تصویری از کاشانه و زمانه خود ندارند و دغدغه مکان و زمان نزد آنها به حالت تعلیق درآمده است.

توفیق کاربست نظریه «تن بیگانه» بر درونمایه‌ها و شخصیت‌های داستان «اناربانو و پسرهایش» مؤید دغدغه کلی ترقی در به تصویر کشیدن بیگانگی و سرگردانی انسان‌هایی است که در جهان امروز بریده از ریشه‌ها و اصل و تبار خود، بیهوده به دنبال یافتن مأوایی ناشناخته برای آسودن از ملال و خستگی هجرت‌اند. آنها برای یافتن خاک و سرزمینی که بتوانند در آن ریشه بدوانند، همواره در سودای رسیدن به جای دیگرند. اما به هر سرزمینی می‌روند، برچسب «دیگری» بر پیشانی دارند و سرانجام به‌ناچار به «تنهایی» و «بی‌تفاوتی» خو می‌گیرند. نام بسیاری از داستان‌ها و یا مجموعه داستان‌های ترقی نظیر جایی دیگر تأکیدی بر همین موضوع سرگشتگی انسان مهاجر و خصلت بیگانگی و دیگری بودگی دایمی اوست.

پی نوشت:

- ۱- تن بیگانه همچنین نام کتابی است درباب این موضوع که به همت مهرداد پارسا در قالب مجموعه مقالاتی از کریستوا گردآوری و ترجمه شده است.
- ۲- «روشی ناخودآگاه و انگیخته در بیان احساسات سوژه» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۳: ۹۳).
- ۳- کورا به معنای «زهدان» یا «آوند»، «مؤلفه‌ای است که هر شخصی پیش از آنکه چارچوب هویتی‌اش کاملاً شکل بگیرد، از آن برخوردار است» (مک‌آی، ۱۳۸۴: ۳۹).
- ۴- «روش خودآگاه در بیان منطقی و صریح سوژه» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۳: ۹۳).
- ۵- اسطوره یهودی سرگردان، داستان مردی است که هنگام مصلوب شدن مسیح به آن حضرت اهانت می‌کند و از آن پس به هجرت، سرگردانی و آوارگی ابدی بر روی زمین محکوم می‌شود (کنجت، ۱۹۷۵: ۸۴).

منابع

احمدزاده، شیده (۱۳۹۱)، «مقدمه»، «مهاجرت در ادبیات و هنر» (مجموعه مقالات نقدهای ادبی-هنری)، گردآورنده شیده احمدزاده، تهران: سخن، صص ۹-۷.

ال. مالکومسن، اسکات (۱۳۸۹)، «تن بیگانه، گفتگوی ژولیا کریستوا و اسکات ال. مالکومسن»، *تن بیگانه*، گردآوری و ترجمه مهرداد پارسا، تهران: رخداد نو، صص ۴۵-۱۹.

ال. مارکانو، دانا-دیل (۱۳۸۹)، «بیگانگی سوژه نژادشده رودرو با بیگانه کریستوا»، *تن بیگانه*، گردآوری و ترجمه مهرداد پارسا، تهران: رخداد نو، صص ۷۰-۴۷.

ترقی، گلی (۱۳۸۴)، *جایی دیگر*، تهران: نیلوفر.

دهباشی، علی و کریمی، مهدی (۱۳۸۲)، *نقد و بررسی آثار گلی ترقی*، تهران: قطره.

سلیمی کوچی، ابراهیم (۱۳۸۶)، «سرزمین میزبان از نگاه مهاجر»، *خودی از نگاه دیگری*، تهران: دانشگاه تهران، صص ۱۰۲-۷۳.

سلیمی کوچی، ابراهیم و سکوت جهرمی، فاطمه (۱۳۹۳)، «کاربست نظریه آلوده‌انگاری کریستوا بر شعر دلم برای باچه می‌سوزد فروغ فرخزاد»، *فصلنامه جستارهای زبانی*، دوره ۵، شماره ۱، پیاپی ۱۷، صص ۱۰۶-۸۹.

فکوهی، ناصر (۱۳۹۲)، *انسان‌شناسی هنر، زیبایی، قدرت، اساطیر*، تهران: ثالث.

کریستوا، ژولیا (۱۳۸۹)، *تن بیگانه*، گردآوری و ترجمه مهرداد پارسا، تهران: رخداد نو.

کریستوا، ژولیا (۱۳۸۸)، *خورشید سیاه مالخولیا*، گردآوری و ترجمه مهرداد پارسا، تهران: رخداد نو.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۳)، *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی*، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.

مک‌آفی، نوئل (۱۳۸۴)، *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: مرکز.

نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۱)، «بسط تجربه مهاجرت و تخیل کودکی: خوانشی از فیلم بال‌های اشتیاق»، *مهاجرت در ادبیات و هنر (مجموعه مقالات نقدهای ادبی-هنری)*، تهران: سخن، صص ۱۵۳-۱۳۵.

Barthes, Roland (2002), *Œuvres Complètes*. Tome IV, première édition. Paris: Seuil.

Camus, Albert (1989), *The Stranger*. Trans. Matthew Ward. First edition. New York: Vintage.

Knecht, Edgar (1975), «Le juif errant. Élément d'un mythe populaire». In: *Romantisme*, n°9. Pp. 84-96.



- Kristeva, Julia (1988), *Etrangers à nous-mêmes*. Première édition. Paris: Librairie Arthème Fayard.
- Kristeva, Julia (1998), *L'avenir d'une révolte*. Première édition. Paris: Calmann-Lévy.
- Paterson, Janet (2004), *Figures de l'autre dans le roman québécois*. Première édition. Québec: Nota Benne, coll. «Littéraire(s)»
- Sartre, Jean-Paul (2004), *Huis clos suivi de Les Mouches*. Paris: Gallimard.